

# رویکرد فرقه‌گرایانه قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه و مواجهه با انقلاب اسلامی

سیدهاشم هاشمی<sup>۱</sup>

## چکیده

دستبرد سازمان‌های اطلاعاتی دولت‌ها در الهیات فرقه‌های مذهبی، یکی از روش‌های نو به منظور دستیابی به اهداف و منافع کشورها به شمار می‌رود. دولت‌های حاکم در خاورمیانه، که با مشخصه‌ی نظام‌های پسااستعماری دسته‌بندی می‌شوند، با دولت‌های فرامنطقه‌ای روابط وابستگی دارند و با هر نوع جریان استعمار و استبدادستیز در ستیزه بوده‌اند. در موازنه‌ی قدرت میان دو بلوک کمونیستی و سرمایه‌داری، جریان انقلاب اسلامی، که برخاسته از نظام معرفت‌دینی بود، بیش از همه، نظام‌های پدرسالار و وابسته را با بحران مشروعیت روبه‌رو ساخت. نه قدرت‌های فرامنطقه‌ای حاضر به گذار از موقعیت برتر بودند و نه کشورهای وابسته تغییر در وضعیت خود را روا می‌داشتند. نظام منطقه‌ای خاورمیانه دارای تفاوت‌های زبانی، قومی و مذهبی است (تیین مسئله)؛ از این رو، مقاله حاضر به دنبال به این پرسش است که غرب و برخی قدرت‌های منطقه‌ای در رویارویی با انقلاب اسلامی، دارای چه رویکردی هستند؟ (پرسش) با توجه به اینکه انقلاب اسلامی در ناحیه‌ی غیرعرب رخ داده بود. تنها چیزی که می‌توانست انقلاب را از احساسات گرم بیشتر اهل سنت دور سازد، مذهب بود؛ بنابراین، رویکرد فرقه‌گرایانه دارای ظرفیت عقب‌رانندگی‌های همگرایانه، تفسیر وارونه از علایق انقلاب اسلامی و ایجاد دشمنی اعتقادی است. فعال شدن کانون‌های اسلام‌وهایی - نجد و دیوبندی - شبه‌قاره‌ی هند، جریانی رادیکال و تکفیری بر ضد تشیع در این زمینه تحلیل می‌گردد (یافته). در مقاله حاضر، از روش توصیفی - تحلیلی بهره برده شده است.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی، غرب، فرقه‌گرایی، استعمار، وهابی‌گری

## مقدمه

انقلاب اسلامی در قالب رهیافت معرفتی در تقابل با استعمار خارجی و استبداد داخلی شکل گرفت و جنبشی احیاگرانه در تجدید تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلامی به شمار می‌آید و هدف آن، جلوگیری از انحلال ارزش‌های دینی در فرهنگ و اندیشه نیهیلیستی غرب بود. در تئوری انقلاب اسلامی، به منظور تحلیل استکبار این چارچوب نظری وجود داشت که استکبار، حامل فرهنگ مخرب و شیوه‌های سیاسی سلطه‌جویانه و تجارت شیطانی اسلحه و تفرقه بوده، منافع خود را در استضعاف و تحقیر ملت‌ها تعریف نموده است (منصوری ۱۳۷۲، ۴۳-۶۹). انقلاب اسلامی در زمانی شکل گرفت که سیستم رقابت دوگانه‌ای با عنوان نظام سوسیالیستی در سویی و نظام امپریالیستی در سوی دیگر جهان حاکم بود. انقلاب اسلامی آرمان‌هایی را بر زبان آورد که این آرمان‌ها را عوامل استعمار به شدت سرکوب کرده بودند. زمینه-شناسی تاریخی متن انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که کارگزاران انقلاب به افول ایدئولوژی‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری و گشایش راه سوم باور داشته‌اند؛ اندیشه و هدفی که برای میلیون‌ها مسلمان تحت سلطه جاذبیت و شگفتی داشت. انقلاب اسلامی تنها حادثه‌ای در جهان اسلام به شمار می‌رفت که خارج از اراده‌ی قدرت‌های فرامنطقه‌ای پدیدار شده بود و از این جهت خوشایند دو بلوک نبود و اقدامات جدی در مقابله با آن انجام شد. یکی از اقدامات ناجوانمردانه، دستبرد در الهیات برخی فرقه‌های جهان اسلام و ایجاد اختلاف از طریق تفاوت‌های مذهبی بود. تحریک فرقه‌های متصلب، که بیشتر تابع شعار بودند تا شعور و حمایت از آنها، به وارونگی فهم از انقلاب و شک و تردید در باره‌ی آن کمک می‌کرد. نگرش فرقه‌گرایانه مانع درک آزاد از انقلاب اسلامی می‌گردید و ماهیت رهایی‌بخشی انقلاب از سلطه را کم‌رنگ می‌ساخت. همچنین ایجاد منازعات فرقه‌ای، راهبردی برای پنهان ماندن ماهیت وابسته‌ی دولت‌های پسااستعمار بود، زیرا انقلاب اسلامی به دلیل ماهیت استبدادستیزانه و نقد نظام‌های متغلبانه‌ی بازمانده‌ی خلافت، که دارای نظام‌های

پدرسالارانه و استبدادی بودند، مشروعیت آنها را با تردید روبه‌رو کرده بود. برخی نظام‌های قبیله‌ای حاکم در جهان عرب، که دارای زبان و ماهیت فرقه‌ای بودند، با حمایت قدرت‌های فرامنطقه‌ای، به سنگربندی‌ای رو آوردند که ریشه در بدوی‌گرایی داشت؛ فرهنگ سیاسی‌ای که خطابات شرعی را بر مبنای کلام اشعری و ابن تیمیه درمی‌یافت. به تعبیر علی حسن الوردی (۱۹۱۳-۱۹۹۵م)، جوامع عربی همیشه از بدویت رنج می‌بردند و متأسفانه بدویت عربی در هر زیست اقلیم خود، از عربستان تا شمال آفریقا، یک فرقه مذهبی به عنوان حامی دارد (حسن الوردی، علی، <https://www.dinonline.com>). رفتار بدوی حزب بعث در هجوم به خاک ایران و ائتلاف با جریان وهابیت خردستیز و سلفی‌گری پنهان در جهان عرب و شبه‌قاره‌ی هند، تنها یک نقطه کانونی به نام عصیت داشت. جریان انسجام‌بخش عصیت‌های مذهبی و قومی در تقابل با انقلاب، آثار فضایح‌نگاران ابن تیمیه (۷۳۶ق) در تعارض اعتقادی با تشیع است. فضایح‌نگاری‌های ابن تیمیه، دارای گرایش عربی به منظور تجدید خلافت و در تضاد با ترک و ایرانی است. همیلتون گیب درباره‌ی سلف‌گرایی ابنتیمیه و محمد بن عبدالوهاب مدعی است که هر دو در پی هدف تجدید قوم عرب بودند (گیب، ۱۹۱، ۱۳۶۷)، به این معنا که ابن تیمیه در برابر ایلخانان ایرانی و محمد بن عبدالوهاب در برابر خلافت ترکان عثمانی خواهان تجدید قدرت عرب، تحت عنوان بازگشت به سنت سلف بودند. تجدید و احیای اسلام وهابی - سلفی تحت تأثیر ابن تیمیه در قرن ۲۰ را باید راهبرد کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در جهت تقابل با انقلاب اسلامی دانست. اسلام ابن تیمیه‌ای از جهات بسیاری در خور توجه است. تجربه‌ی استعمار و منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای نشان می‌دهد که جایگزینی نظام‌های وابسته در جهان اسلام به دولت‌های مردم‌سالار، با منافع نفتی، هژمونی و موجودیت اسرائیل ناسازگار است. انقلاب اسلامی تنها جنبش تاریخ معاصر است که غرب برای مقابله با آن از ظرفیت‌های بسیار گسترده استفاده کرده است. درست پس از گذر یک دهه از انقلاب اسلامی، با فروپاشی بلوک شرق و تغییر در موازنه‌ی نظام

جهانی، امریکا به قدرت بی‌سابقه‌ای دست یافت. ژوزف نای در مقاله‌ای در باب «محدوده‌های قدرت امریکا»، به معرفی منابع قدرت امریکا پرداخته است. ( *Limits of American Power 2002-2003*) براساس نوشته‌ی ژوزف نای، از زمان امپراتوری روم تاکنون کشوری نبوده است که بتواند سایه‌اش را بر سر دیگرکشورها بگستراند. به عبارت دیگر و به تعبیر نشریه‌ی اکونومیست، ایالات متحده همچون غولی تنومند بر جهان سایه افکنده است. این کشور بر تجارت، بازرگانی و ارتباطات جهانی غلبه دارد، اقتصاد آن موفق‌ترین اقتصاد جهان و قدرت نظامی آن دومی ندارد. اوپرودرین، وزیر خارجه‌ی فرانسه، در سال ۱۹۹۹م اظهار داشت که ایالات متحده از موقعیت ابرقدرتی‌اش در قرن ۲۰ فراتر رفته است. برتری ایالات متحده در زمینه‌ی اقتصاد، پول، نظامی، شیوه‌ی زندگی، زبان و تولیدات فرهنگی بسیاری را مجذوب نموده است. دو نویسنده-ی امریکایی ادعا کرده‌اند که سیستم بین‌المللی امروزی، براساس توازن قوا ایجاد نشده، بلکه برپایه‌ی هژمونی امریکا استوار گردیده، در حالی که وابستگی متقابل جهانی افزایش یافته است. بسیاری استدلال نموده‌اند که اسطوره‌ها و نمادهای امریکایی - از نیال تا کینشازا، از قاهره تا کاراکاس - در حال شکل دادن به دنیا هستند. جهانی شدن، برچسب ساخت امریکا به خود گرفته است (ژوزف نای ۱۳۸۲ش، ۴۳۱-۴۳۲). تراکم چنین قدرتی کمک نمود تا فرقه‌گرایی با هدف گسل در جهان اسلام پی‌گیری شود. فرقه‌گرایی [sectarianism] پدیده‌ی تاریخی خطرناک در ایجاد جدال و فاصله میان جوامع اسلامی برشمرده می‌شود. رودنسون درباره‌ی تقابل‌گرایی تاریخی غرب با جهان اسلام می‌گوید: مدت‌ها پیش از آنکه جهان اسلام به صورت یک مشکل واقعی مطرح نظر قرارگیرد، مسیحیت غرب، آن را اسباب مزاحمت و مایه‌ی دردسر تلقی کرده است (رودنسون، ۱۹۸۷، ۳۹). تأملات تاریخ سه‌اخیر منازعات خاورمیانه نشان می‌دهد که امریکا از طرف لابی صهیونیسم، با هدف تقویت و بقای اسرائیل، به سوی تخریب و منابع کشورهای اسلامی بوده است. حمله‌ی اول امریکا به عراق در سال ۱۹۹۱م، افغانستان و اشغال عراق در ۲۰۰۳م،

هرکدام موجب زاده شدن فرقه‌های تروریستی شده است. تا پیش از این، تجدید وهابیت در عربستان و پاکستان، تنها با هدف مهار انقلاب اسلامی، تجربه‌ی سازمان-های سیا و موساد بود. در واقع، سیاست فرقه‌گرایانه‌ی قدرت‌های فرامنطقه‌ای در ابتدای دهه هشتاد قرن ۲۰، ابتدا در پاکستان و جهان عرب آزمایش گردید و پس از فروپاشی شوروی، راهبرد فرقه‌گرایانه در جهان اسلام، با هدف تقویت اسرائیل دنبال شد. در امریکا، کمیته‌ی یهودیان و سرمایه‌داران بزرگ تلاش می‌کنند توجیه لازم برای حمایت جهان غرب را از اسرائیل ارائه دهد. آنها نیروهایی تخریبی در خاورمیانه ایجاد کرده‌اند که می‌تواند عامل تجزیه‌ی انرژی مسلمانان در منطقه به شمار رود. فرقه‌گرایی از این نوع اقدامات برشمرده می‌شود. بنگاه‌ها و سازمان دعوت وهابی - تکفیری، در سراسر جهان کانون‌های فعال تأسیس کرده‌اند که بیشتر شیوه‌ی نفوذشان ایجاد نفرت از تشیع است. گفتمان‌سازی از مفهوم روافض، دنباله‌ی تجدید نفرت تاریخی است که ویران کردن مناسبات شیعه و سنی را پی می‌گیرد. تکفیری‌های سلفی تحت تأثیر ابن تیمیه، دشمن را به دو گروه قریب و بعید دسته‌بندی می‌کنند و دشمن و قریب را در اولویت قرار می‌دهند. احیای سازمان‌های مخوف فرقه‌ای، با الهام از جریان وهابی عربستان، که دارای ریشه‌های ابن تیمیه است، با تفسیر وارونه‌ی مفهوم جهاد و دشمن قریب و بعید و نشان کردن شیعیان در قالب دشمن قریب، اشغال قدس را به حاشیه راند. در ادبیات پیروان ابن تیمیه، شیعیان دشمن قریب به حساب آمده، ابتدا باید با آنان به جهاد پرداخت. فرقه‌های وهابی - تکفیری در این زمینه خود را پیرو صلاح‌الدین ایوبی می‌شمارند که ابتدا شیعیان را سرکوب کرد و سپس به جنگ صلیبی‌ها رفت. به زودی جهاد با غرب، به جهاد با روافض تبدیل گردید. در واقع، امریکا و غرب با بالا آوردن لایه‌های متحجرانه در تاریخ اسلام و مسلح ساختن آنها و رادیکالیزی فرقه‌ای از نوع حنبلی و ابن تیمیه‌ای، جهان اسلام را دچار فروپاشی از درون نمود. این تحقیق با طرح پرسش اصلی، که «قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در تقابل با انقلاب از چه روش‌هایی استفاده کرده‌اند؟» و این فرضیه را به آزمون

گذاشته است که «روش فرقه‌گرایانه به دلیل ظرفیت ایجاد گسست و بیگانه‌انگاری در قالب استراتژی درتقابل با انقلاب اسلامی به خاطر توان تخریب به دست قدرت‌ها اجرایی شده است». درباره‌ی پیشینه‌ی تحقیق می‌توان به آثاری اشاره کرد که در زمینه‌های روابط بین‌الملل نگاشته شده است. کتاب بازتاب مفهومی و نظری انقلاب اسلامی در روابط بین‌الملل، نوشته‌ی محمدرضا دهشیری، انقلاب اسلامی را بازتاب‌دهنده‌ی واقعیت‌های جوامع شرقی و اسلامی دانسته است که طبعاً مخالفان آن از انواع روش‌ها و ترفندها در مهار آن استفاده کرده‌اند (دهشیری، ۱۳۸۸، ۱۴). کتاب رویایی غرب معاصر با جهان اسلام، نوشته‌ی ابراهیم متقی از منظر سازه‌انگاری به مناسبات غرب با جهان اسلام نگریسته است. متقی تلاش غرب در تقابل انقلاب اسلامی را شکل خاصی از روابط فرهنگی، سیاسی و تاریخی می‌بیند و از منظر هژمونی غرب، به تقابل غرب با انقلاب اسلامی پرداخته است (متقی، ۱۳۹۱، ۱۷-۱۹). کتاب الگو و روند در سیاست خارجی ایران، نوشته‌ی زهره پوستین‌چی، تقابل قدرت‌های منطقه‌ای با انقلاب اسلامی را از منظر ژئوپلیتیک بررسی کرده است. خانم پوستین‌چی از قول عبدالعلی قوام آورده است که ایدئولوژی انقلاب اسلامی در جهت تأمین منافع کشور گام برداشته است (پوستین‌چی، ۱۳۹۰، ۳۹). کاظم قاضی‌زاده و محمدعلی طبسی جریان نفاق با عنوان جریان‌شناسی نفاق و بررسی انگیزه‌های آن در انقلاب نبوی از دیدگاه قرآن کریم را مورد بررسی قرار داده‌اند (قاضی‌زاده، طبسی، ۱۳۸۷، ۱۶۹-۱۳۹). با توجه به جریان نفاق می‌توان فرقه‌گرایی را از حیث تخریب و ایجاد گسست، دنباله‌ی جریان یادشده دانست. در این زمینه اشاره شده است: آیات قرآنی از سویی به اقدامات خرابکارانه‌ی منافقان مانند تفرقه‌افکنی میان مؤمنان (توبه: ۱۰۷)، توطئه‌چینی برای ترور پیامبر اسلام ﷺ و براندازی نظام نبوی (توبه: ۷۴) و تحریک اهل کتاب برای جنگ با مسلمانان (حشر: ۱۱) اشاره دارد و خداوند پیامبر ﷺ را مأمور مقابله با جریان نفاق می‌نماید (همان). ایجاد گسست میان مسلمانان مفهومی است که در مفهوم نفاق قرآنی جای دارد. نفاق به شکل شک در نبوت و تفاوت اعتقادی

دارای جدال و تفرقه است. درباره‌ی اهمیت تحقیق باید به موانع‌شناسی اهداف انقلاب اسلامی اشاره کرد. فرقه‌گرایی یکی از موانع‌شناسایی در جوامع غیرشیعی است. درباره‌ی روش تحقیق و رویکرد تبیینی پژوهش باید گفت این تحقیق بر مبنای نظری تفاوت‌های فرهنگی «تری ایگلتون» با عنوان «منازعات فرهنگ» نگاشته شده است. از منظر ایگلتون، منازعات و تفاوت‌های فرهنگی در ابعاد گسترده‌ای میان توده‌های مردم، نخبگان و به حاشیه‌رفتگان جدال ایجاد می‌نماید. این جدال نزاع همه‌جانبه را شکل می‌دهد (ایگلتون، ۱۳۸۰، ص ۱۸۵-۲۲۳) که در این زمینه می‌توان تفاوت‌های مذهبی را با نگاه فرقه‌گرایانه به منازعات فرهنگی مورد نظر ایگلتون ضمیمه کرد. غرب، که خود با جهان اسلام تفاوت فرهنگی دارد، تحت تأثیر رقابت‌های فرهنگی شرق و غرب، تفاوت‌ها را شناسایی کرده، براساس آنها به ایجاد منازعه میان مخالفان خود می‌پردازد. از منظر ایگلتون، هویت‌های فرهنگی منبع جدایی متعصبانه به شمار می‌رود که در بسترهای قومی، زبانی، منافع اقتصادی و مذهب ظاهر می‌گردد (همان، ص ۲۲۳-۱۸۵). فضای بسته‌ی تعصبات فرقه‌ای، که امکان گفت‌وگو با دیگران را نمی‌دهد، منبع تولید خشونت و دیگرستیزی برشمرده می‌شود.

### الف. انقلاب اسلامی و افق‌های نظری

از آنجا که کشورها و فرقه‌های مذهبی تلاش کرده‌اند انقلاب اسلامی را وارونه معرفی نمایند، در اینجا به برخی افق‌های نظری انقلاب اسلامی اشاره می‌گردد. انقلاب اسلامی ریشه در گرایش معنوی و تاریخی مردم ایران دارد که در برابر سلطه و انقیاد بیگانه و در فضای ناتوانی و فقدان اقناع ایدئولوژی‌های مارکسیستی و بن‌بست فکری غرب با عنوان نهیلیسم شکل گرفت. انقلاب اسلامی در زمانی رخ داد که اندیشه‌های چپ مارکسیستی و غرب‌گرایانه در موقعیت انفعال قرار داشتند. انقلاب در دوره‌ی نظام دوقطبی حاکم در جهان به منزله‌ی ادراک نویدبخش و مجرای مکاشفه‌ی جدید برای جهانیان به شمار می‌رفت. انگیزه‌ی پیشرفت، اصلی‌ترین هدف انقلاب به شمار می‌رود. از سویی، انقلاب اسلامی را به دلیل آگاهی بازیگران از مفاهیم مدرن،

باید انقلاب مدرن نامید؛ به عبارت دیگر، انقلاب اسلامی به طور انضمامی از تجدد گسسته نیست، بلکه این آگاهی متجددانه، خود را در عرصه‌ی ذهنی انقلاب بومی ساخته است. میان انقلاب و تجدد، رابطه‌ی آنتاگونیستی وجود ندارد، زیرا آگاهی مدرن به اندیشه‌ی انقلاب کمک نمود تا خود را در قیاس با دیگری - غرب مدرن بیابد. خودیابی و خودناسی بدون حضور دیگری که در علم، فن، فلسفه و تفکر فراتر از ماست، بهتر به دست نمی‌آید. اگر انقلاب اسلامی از تجدد جدا شود، دچار فقدان فهم در معاصریت می‌گردد (عبدالکریمی، ۱۳۹۷، ص ۷). انقلاب اسلامی جریان معرفتی است که می‌کوشد با ایجاد افق‌های فکری و اعتقادی و تصحیح کاستی‌های تمدن جدید، زمینه‌های فهم دین را در چارچوب منطقی و عقلی در جهان مدرن فراهم سازد. ادعای انقلاب اسلامی چیزی فراتر تطبیق دین با جهان مدرن به شمار می‌رود و آن، تصرف در اندیشه مدرن است.

#### ۱- انقلاب اسلامی و فعال‌سازی معرفت دینی

انقلاب اسلامی با هدف تلفیق علم و دین، عدالت و حکومت، معرفت و سیاست، حکمت و معیشت، مشارکت و عقلانیت پا به عرصه نهاد. سوژکتویسم انقلاب اسلامی به منزله‌ی ظهور خودبنیاد و رهایی از پدرسالاری مستبدانه، ساختارهای سلطه و فراشدی در تلفیق دین با جهان مدرن بود. فشردگی ارزش‌های انقلاب اسلامی را می‌توان در مفهوم تجدید و اعتباربخشی معرفت دینی و سازگاری با دنیای متجدد دانست. در این سازگاری، ارزش‌های انسانی، حقوقی، اقتصادی مدرن با ارزش‌هایی از آن نوع در اسلام ترکیب می‌گردد. در دوره‌ی استیلاستعمار و دولت‌های وابسته، خرد سنت دینی در حوزه‌های حقوق، سیاست و فرهنگ کنار نهاده شد و جای آن را نه خودمختاری عقلانی و علمی، بلکه رسوم آیینی و فرهنگ تقلیدی و مصرف‌گرایی فکری و کالای مادی غرب گرفت. اراده‌ی خودبنیاد انسانی و سوژه‌ی رهایی، که در تجدد وجود داشت، در رسوم و مدگرایی تقلیدی انحلال می‌یافت. دو جناح مدرنیته، یعنی سوسیالیسم و لیبرالیسم، بر سرنوشت فکری و فرهنگی جهان



مسلط بودند. انقلاب اسلامی در میانه‌ی دو جریان مسلط بر جهان چشمه‌ی معرفتی جدیدی به نام دین گشود. در تاریخ علم و فلسفه مدرن فیلسوفان مدرن غربی مانند ویلیام اکام، لاک و کانت دارای رویکرد الهیاتی - دینی بودند و از این منظر تجدید دارای ریشه دارای ریشه‌های الهیاتی بوده، در خور دخل و تصرف است. بخصوص آنکه از منظر تاریخی، اسلام خود دارای تجربه‌ی مدرنیته اسلامی است؛ فرایند عقل-باورانه‌ای که از ترکیب جریان‌های یونانی، ایرانی، نسطوری و مصری فراهم آمده بود، از نظام حقوقی پیشرفته‌ای بهره می‌گرفت که در کلیات با انسان‌گرایی مدرن همخوانی داشت (حسینی اخلاق، سیدحسن، درآمدی بر زمینه‌ی اسلامی مدیریت غربی، فصلنامه‌ی سفیر، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۶، ص ۴۷-۸۳)، ولی خوانش متصلبانه در قالب مذهب و فرقه، نظریه‌هایی در تقابل با علوم مختلف آفرید.

## ۲- انقلاب اسلامی و کاستن از تفاوت‌های فرهنگی

انقلاب اسلامی تلاش نمود شعور و آگاهی دینی جای احساسات قومی و نزاع-های قبیله‌ای را بگیرد. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، برنارد لوئیس در مقاله‌ای با عنوان بازگشت اسلام در ۱۳۵۵ ش [۱۹۷۶م] هوشمندانه پیش‌بینی کرده بود که مسلمانان در جهت زنده کردن دین و ایمان خود در حرکت‌اند. وی در این مقاله می‌گوید: «انسان جدید غربی، که قادر نیست نقشی اساسی و مرکزی برای دین در امور خود قائل شود، نمی‌تواند تصور کند که مردمان دیگری در مناطقی دیگر وجود دارند که چنین نقشی برای دین قائل هستند» (لوئیس، ۱۳۷۶، ۳۹). لوئیس این گونه نتیجه می‌گیرد که «اسلام کماکان مؤثرترین شکل‌دهنده‌ی شعور و آگاهی جمعی در کشورهای مسلمان بوده، هویت گروهی اصلی در میان توده‌های آن کشورهاست. به موازات مردمی‌تر شدن نظام‌های حکومتی در این کشورها، این عامل قوی‌تر می‌شود... هرچه نظام‌ها به مردم نزدیک‌تر می‌شوند، حتی اگر در الفاظ و ایدئولوژی چپ‌رو باشند، اسلامی‌تر می‌گردند (همان، ۴۸).

### ب. تقابل برخی قدرت‌های منطقه‌ای با انقلاب اسلامی

رویداد انقلاب اسلامی، که انقلابی برای پایان دادن سلطه‌ی امپریالیسم و رستاخیزی در برابر ارتجاع بود، حاکمان عرب را به واکنش واداشت؛ دنیای عرب با مردم‌سالاری و مشارکت بیگانه است. جهان عرب جایی برای سرکوب و محیط دشوار برای زندگی آزاد بوده، به سختی می‌توان انسان را موجود رها از سلطه دانست. یکی از روش‌های تحریک مذهبی و فرقه‌ای، تحریک از طریق ایجاد تعارض‌های ژئوپلیتیکی و بیگانه‌انگاری الگوی مردم‌سالاری است. ایجاد هر گونه منازعه‌ی ژئوپلیتیکی و تعارض با الگوی فکری انقلاب اسلامی، با استفاده از مذهب را باید مورد توجه قرار داد. درباره‌ی تحریک احساسات مصری‌ها بر ضد موسی علیه السلام آورده است: بریدن آن یخ‌چکم من ارضکم (اعراف: ۱۱۰) موسی علیه السلام وحی و رسالت را بهانه کرده است تا سرزمین شما را اشغال نماید. خلق مفهوم تحریک‌آمیز هلال شیعی با هدف شیعه‌هراسی، از نمونه‌های تبلیغات رسانه‌های غربی است.

### ج. ایجاد تعارض ژئوپلیتیکی

بسیاری از دولت‌های خاورمیانه کوشیده‌اند با ایجاد تعارضات ژئوپلیتیکی، مانع نفوذ ارزش‌های انقلاب اسلامی گردند. این کشورها میراث سیاسی عصر استیلای استعمارند. پناه بردن به تحریکات سرزمینی، بخشی از استراتژی این دولت‌های وابسته به شمار می‌آید. ریموند هینه بوش مدل دولت‌های وابسته به استعمار را در خاورمیانه در نظام بین‌الملل، طبق روابط جهانی مرکز - پیرامون توضیح داده است (هینه بوش، احتشامی، ۱۳۹۰، ص ۲۰). طبق نظریه‌ی ساختاری امپریالیسم گالتونگ، دولت‌های پیرامونی مانند دولت‌های خاورمیانه، در سلسله مراتب جهانی تنها فرودست و وابسته‌ی قدرت‌های مرکزی بوده‌اند. این کشورها روابط بسیار ضعیفی با یکدیگر دارند (گالتون، ۱۹۷۱، ص ۸۱-۹۸). در واقع، بسیاری از پژوهشگران براین باورند که تحول خاورمیانه در دوران امپریالیسم همان چیزی است که گالتونگ توضیح داده است. اولاً امپریالیسم این منطقه را، که روزگاری امپراتوری تجاری جهانی بود، به دولت‌های متعدد نسبتاً ضعیف

و تا حدی مصنوعی تجزیه کرد. این دولت‌ها با یکدیگر اختلاف و احساس ناامنی دارند و در پی یافتن حامیان خارجی و منابع لازم برای نبرد قدرت منطقه‌ای هستند که محصول تقسیم‌بندی‌های ایجادشده است. دوم آنکه ادغام موازی اقتصاد منطقه در نظام سرمایه‌داری جهانی، وابستگی متقابل اقتصادی منطقه‌ای را از بین برد و منطقه را به اقتصاد وابسته‌ی کلاسیک تبدیل کرد که وجه بارز آن، تولید و صدور محصولات اولیه (مانند پنبه و نفت) و وابستگی به واردات کالاهای مصرفی و فناوری است. با این حال، بازگشت دوباره‌ی دلارهای نفتی موجب تداوم وابستگی شده است (اوین، ۱۹۸۱، ص ۲۳). از آنجا که منابع درآمد دولت، متکی به منابع بیرونی - اعم از درآمد نفتی و کمک خارجی است، نه مالیات داخلی - این دولت‌ها شرایط بیرونی را بیشتر در نظر دارند تا پاسخ‌گویی به شرایط داخلی. سوم آنکه امپریالیسم نخبگان وابسته‌ی خود را همچون کمپرادورها - بازرگانان و صادرکنندگان - را تقویت می‌کند و این در حالی است که بازاریان داخلی و علاقه‌مند به توسعه‌ی ملی مورد بی‌مهری امپریالیسم قرار می‌گیرند. چنین شکل سرمایه‌دارانه‌ای، حکام نفتی عرب را به خارج بیش از داخل وابسته ساخته است. چهارم آنکه امپریالیسم برای تداوم سلطه از طریق تنبیه و تحریم اقتصادی در کنار قدرت اقتصادی استفاده می‌نماید. وابستگی این دولت‌ها به امپریالیسم یا دولت‌محور چنان است که جدایی از نظام اقتصادی آنها غیرممکن به نظر می‌رسد (هینه‌بوش، پیشین، ۲۳-۲۴). پس از رخداد انقلاب اسلامی در ایران، کشورهای عربی منطقه، نخستین مجموعه‌ای بودند که تلاش گسترده‌ای برای مقابله با انقلاب اسلامی انجام دادند. عربستان، مصر و عراق سه کشوری به شمار می‌رفتند که از سویی، مظهر عرب‌گرایی به شمار آمده، از سوی دیگر تعارض خود را با ایران براساس شاخص‌های هویتی تنظیم کرده بودند. کشورهای محافظه‌کار حوزه‌ی خلیج فارس، ظهور کشور ایدئولوژیک در ایران را به منزله‌ی حداکثرسازی تهدید تلقی می‌کردند؛ بنابراین، دوران سنگربندی [entrenchment] در روابط ایران و کشورهای عرب آغاز گردید. سنگربندی مربوط به دوران و شرایطی است که اهداف امنیتی ایران و دیگر کشورهای عربی در وضعیت

تعارضی قرار گرفته بود و هر یک از کشورها به مقابله‌ی امنیتی با دیگری مبادرت می‌کردند (متقی، پوستین‌چی، پیشین، ۲۳۱). در دهه‌ی هشتاد قرن ۲۰، تجاوز صدام به خاک ایران را جبهه‌ی حراست از جهان عرب یاد کرده‌اند. در دوره‌ی دفاع هشت ساله، در رسانه‌های عرب، از دفاع به حق مردم ایران، به تغییر در جغرافیای عرب تعبیر گردید.

### د. مقابله با الگوی مردم‌سالاری

دولت‌های عرب پس از فروپاشی عثمانی تشکیل شده و شباهت‌های زبانی و فرهنگی خود را حفظ کرده‌اند. وابستگی فرهنگی اعراب تا حدی است که ملت‌های عرب مرزبندی میان اعراب را تحمیلی می‌دانند (هینه بوش، پیشین، ۶۹). در بیشتر قوانین اساسی کشورهای عربی، به جای ملیت، بر ملت عربی تأکید شده است. در جنگ تحمیلی عراق بر ضد ایران، سوریه تنها کشور عربی بود که جانب ایران را داشت. اعراب در صورت شکست، به طور دسته‌جمعی خود را قربانی می‌دانند. در مواقع مواجهه با دولت‌های منطقه‌ای غیرعرب مانند ایران، خطوط گسل را فعال می‌سازند. جوامع عرب با نظم مدرن بیگانه‌اند. نظم در این جوامع، متأثر از تغلب شرعی است. دولت‌های وابسته بیشتر به واسطه شمشیر و کودتا، حمایت بیگانه، ارث و ساختار قبیله‌ای به قدرت دست یافته‌اند. در اندیشه‌ی اهل حدیث، اشاعره و وهابیت نجد، نظریه‌ی مردم‌سالاری پذیرفته نشده است. بسیاری از نظریه‌پردازان جهان عرب و غیرعرب شیوه‌ی تعیین حاکم با مشارکت عمومی را مردود می‌شمارند؛ برای نمونه، ابوالاعلی مودودی، عالم اشعری مسلک پاکستانی، دموکراسی اکثریتی را با اسلام ناسازگار می‌داند (احمدی، ۱۳۹۰، ۱۵۷). علی بالحاج، معاون سیدعباس مدنی، رهبر جبهه اسلامی الجزایر، مردم‌سالاری را اصلی از اصول مسیحی و یهودی می‌شمارد (اسپوزیتو، ۱۹۹۱، ۲۳۱). مردم‌سالاری دینی طرح و نظریه‌ای مورد تأیید انقلاب برای مشارکت مردم است. مردم‌سالاری و حق مشارکت با الگوی ضداستبدادی انقلاب اسلامی، در جهت نفی سلطه‌ی قدرت‌های فرامنطقه‌ای قرار دارد. انقلاب اسلامی با معنویت ذاتی و درونی توانسته است خود را از ذیل تمدن غرب خارج کرده، در افقی

متفاوت از عالم مدرنیته مطرح نماید و امروزه، اقبال و استقبال ملت‌های مسلمان از این تئوری، مبنای بیداری اسلامی شده است که می‌خواهد خود را از ذیل تمدن غرب خارج کرده، در ذیل عالم قدسی قرار دهد (نجفی، ۱۳۹۰، ۴۹). یکی از وجوه هدفمندی بیداری اسلامی تحت تأثیر انقلاب اسلامی، تصرف در مفاهیم مدرن است. در تاریخ غرب، مفهوم دموکراسی به معنای حکمرانی خوب، تبدیل به نهاد حقوقی و مشارکت شده است. در اندیشه‌ی انقلاب اسلامی، مفهوم تعدیل‌شده‌ی آن با عنوان مردم‌سالاری مطرح شده است. در نظام دانایی فقهی، فلسفی و کلامی شیعه، مفاهیم بازپردازش‌شده و با تصرف در آن طرح جدیدی ارائه می‌شود. از منظر گفتمان، نظام دانایی روابطی است که در عصری خاص، وحدت‌بخش کردارهای گفتمانی است که اشکال معرفت‌شناسانه علم و احتمالاً نظام‌های صوری را پدید می‌آورند (دریفوس، ۱۳۷۶، ۸۲)؛ برای نمونه، آنتونی بلاستر، ایران دوره‌ی انقلاب اسلامی و ایرلند را از حیث تلفیق دین و دموکراسی مقایسه کرده، مشارکت مردم را در دو کشور با مفهوم مردم‌سالاری دینی و غربی یکسان ارزیابی نموده است (بلاستر، ۱۳۷۹، ۲۵)، ولی در مقابل انقلاب اسلامی، فرقه‌های سلفی و تکفیری دموکراسی و مشارکت را مساوی با کفر و بدعت به شمار می‌آورند. ذهنیت فرقه‌گرا حکومت را به منزله‌ی قانون‌گذار می‌بیند و هر نوع قانون‌گذاری را جعل احکام در برابر شریعت می‌پندارد؛ به عبارت دیگر، در تاریخ جدید اندیشه‌ی متصلبانه فرقه‌های سلفی و وهابی در برابر نهادهای مدرن حقوقی و سیاسی از قبیل حق رأی، مشارکت، پارلمان، احزاب سیاسی، دموکراسی، قانون، حق حاکمیت ملی، تحدید قدرت و تکثر در حوزه‌ی سیاسی، تضادآفرینی نموده، با اندیشه‌ی اقتدارگرایانه و استبدادی مانع شکل‌گیری مردم‌سالاری دینی شده‌اند که عام‌ترین ویژگی و رویکرد متصلبانه آنها، دفاع و حمایت از نظام‌های اقتدارگرایانه است.

### هـ. نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای

دولت‌های استعماری تنها از طریق اهداف و منافع و ماهیت امپریالیستی شناسایی

می‌شوند. در اندیشه‌ی انقلاب اسلامی، امپریالیسم، استکبار نامیده شده است، ولی مفهوم استکبار به هیچ وجه توان بازتاب مفهوم امپریالیسم را ندارد، زیرا امپریالیسم پدیده‌ای در تاریخ غرب و فرایندی مبتنی بر «ارزش سرمایه» و سلطه و تأمین منافع مادی است. امانوئل والرشتاین توضیح داده است که چگونه ماهیت سرمایه‌دارانه غرب، علت هژمون‌گرایی غرب است (متقی، ۱۳۹۱، ۲۲). امپریالیست بر منافع اقتصادی و سلطه سیاسی تأکید دارد. از منظر استعمارگران، انقلاب اسلامی به منزله - ی تمرد از سلطه‌ی نظام سرمایه‌داری غربی به شمار می‌آید.

### ۱- نقش استعمار در حمایت از بدویت فرقه‌ای

استعمارگران اروپایی تلاش کرده‌اند در برابر اسلام مدنی، که در ایران و عثمانی رسمیت داشت، از فرقه‌های بدوی حمایت نمایند. حمایت استعمار غربی از فرقه‌های متروک در جهان عرب و شبه‌جزیره‌ی عربستان موفقیت‌آمیز بوده است و این امر نشان می‌دهد که استعمار به منظور گسست جهان عرب از خلافت عثمانی و گشودن جبهه بر ضد آنان جدیت بیشتری داشته است. از زمانی که انگلیسی‌ها در قرن ۱۸ وارد خلیج فارس شدند، شناسایی جزیره‌العرب در سه مؤلفه و زمینه‌ی مذهب [Religio]، ژئوپلتیک [Geopolitics] و تجارت [Business] مورد توجه قرار گرفت. انگلیسی‌ها در خلیج فارس با عنوان تجاری [The British residency Perian Gulf] سرای انگلیسی‌ها حضور رسمی یافته‌اند؛ به عبارت دیگر، نخستین نسل استعمارگران انگلیسی در فاصله‌ی زمانی ۱۶۲۰م وارد خلیج فارس شده‌اند. (القاسمی، ۱۳۸۷، ص ۱۹). در سال ۱۶۲۲م نخستین دفتر تجاری انگلیس در بندرعباس تأسیس گردید (همان، ۲۷). همچنین در سال ۱۷۵۳م در جزیره‌ی خارک و بندر ریگ و بوشهر دست‌اندازی کردند. نکته‌ی جالب اینکه در فاصله‌ی سقوط اصفهان و استیلای غلزائیان (۱۷۲۲-۱۷۲۹م)، در حالی هلندی‌ها با صفویه روابط خوبی داشتند، انگلیسی‌ها حکومت افغان‌های غلزایی را در اصفهان به رسمیت شناختند (همان). با اینکه دولت عثمانی تا سال ۱۹۲۳م عمر کرد، ولی از سلطه‌ی انگلیسی‌ها در دویست سال پیش از آن در خلیج فارس و بندرهای عرب‌نشین و دریای

عمان با عنوان شاه بی‌تخت و تاج خلیج فارس یاد شده است (رایت، ۱۳۵۷، ۶۴). نماینده‌ی تام‌الاختیار انگلیس، که در بندر بوشهر مستقر بود، به دست حکومت انگلیسی بمبئی تعیین می‌شد و او بر سیاست ایران و دولت قاجار نفوذ و نظارت داشت (همان، ۶۸). انگلیسی‌ها آن قدر قدرت یافتند که با تغییر مسیر جاده‌ی ابریشم به طور موقت از خلیج فارس به هند و انگلستان، راه تجاری را تغییر دهند (القاسمی، پیشین، ۲۶). یکی از اسرار تاریخ خاورمیانه، که تاکنون نامکشوف باقی مانده، مناسبات انگلیس و دولت آل‌سعود است. انگلیسی‌ها بازماندگان شریف حسین، حاکم وابسته خود را قربانی آل‌سعود کرده، قلمرو او را به آل‌سعود بخشیدند. انگلیسی‌ها در تاریخ استعمارگری خود در عربستان با یکی از دولت‌هایی هم‌پیمان گردیدند که از منظر تاریخی ساخت قدرت آن مبتنی بر تسلط و شرعی‌سازی کشتار با ایده تغلب بود. در آغاز قرن ۱۸، شبه‌جزیره‌ی عربستان فاقد سازمان دولتی واحد بود. جمعیت آن - بدویان بیابان‌نشین و کشاورزان یکجانشین واحه‌ها - به یک رشته قبایل تقسیم می‌شدند. این قبایل همواره بر سر چراگاه‌ها، گله‌ها، غنایم و تصاحب چاه‌های آب با یکدیگر در ستیزه بودند و مبارزه‌ی آنان با یکدیگر بسیار شدید و بی‌رحمانه بود. سراسر عربستان پر بود از توده‌ای از امارت‌نشین‌های کوچک و قبیله‌ای که پیوسته در جنگ و ستیزه بودند (لوتسکی، ۱۳۵۴، ۱۱۷). هیچ‌ده و روستایی در عربستان از تاراج بدویان در امان نبود. از این جهت در فهم اندیشه‌ی سیاسی -تاریخی عرب، «امنیت» مفهوم کلیدی است. کسانی که می‌توانستند به هر عنوان برای چهارپایان، دارایی و باغات امنیت بیاورند، می‌توانستند تا یک‌دهم آن را تصاحب نمایند. در قرن ۱۶ ترکان عثمانی بر دریای سرخ، عسیر و یمن مسلط شدند و در همان دوره انگلستان و هلند بر بخش‌های شرقی عربستان تسلط یافتند. در قرن ۱۸ ایرانی‌ها بر بندر الاحساء، عمان و بحرین استیلا یافتند و تنها نواحی مرکزی عربستان برای مهاجمان محصور ماند (همان، ۱۱۸)؛ جایی که وهابیت از آنجا ظاهر گردید. در پایان قرن ۱۸، وهابی‌ها -پس از هفت سال سیطره بر مناطق نجد در شبه‌جزیره‌ی عربستان -به نخستین تهاجم خود به ساحل خلیج فارس، یعنی بر منطقه‌ی احساء و مجاور آن دست زده، در سال ۱۷۹۳م آن را به

اشغال خود درآوردند. این گونه دوران فتح و وهابی‌ها در ماورای مرزهای نجد آغاز گردید و بیشتر مردم جزیره‌العرب سنی وهابی شدند (شرفی، ۱۳۹۲، ۴۶۲-۴۶۳) و آل‌سعود با هم‌پیمانی با استعمار انگلیس به قدرت مسلط در کل شبه‌جزیره عربستان تبدیل شد. نظام متغلبانه آل‌سعود، که با قتل و کشتار و دستگاه دعوت و ارشاد وهابی‌گری به قدرت رسید، مراودات نامرئی و مستحکمی با انگلیس داشت. انگلیسی‌ها دست آل‌سعود را در گسترش قلمرو بازداشتند. پس از شکست دولت عثمانی در جنگ جهانی اول و تصرف قطعی خاورمیانه، مناسبات دولت عربستان و انگلیس بسیار علنی گردید.

## ۲- ماهیت تفرقه‌گرای استعمار

استعمار انگلیس در میان استعمارگران اروپایی بیش از دیگران از روش‌های ویرانگر استفاده کرده است. تضادآفرینی‌های مذهبی و فرقه‌ای، قومی و جغرافیایی در جوامع زیردست، یکی از روش‌های مرسوم انگلیسی‌ها در جهت منافع امپراتوری بوده است. کارل مارکس به وجوه سیاست بی‌رحمانه‌ی «تفرقه بینداز و حکومت کن» استعمار اشاره کرده است. مارکس به سیاست اقتصادی انگلیس در هند اشاره نموده است. او در مقاله‌ای با عنوان کمپانی هند شرقی - تاریخ و نتایج آن، به دوره‌های گوناگون در تاریخ نفوذ بریتانیا در هند پرداخت. او نتیجه گرفت که در سال ۱۸۵۳م، سلطه‌ی فزاینده‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار در داخل به تلاش برای اعمال حکومت مستقیم بریتانیا بر هند منجر شده است. این به معنای افول نهایی کمپانی هند شرقی است که چنان مردم هند را فقیر نمود که قدرت مصرف کالاهای [ساخت انگلستان] به پایین‌ترین سطح ممکن نزول کرد (اندرسون، ۱۳۹۴، ۴۴-۴۵). مارکس به دنبال شورش هندی‌ها در مقاله‌ای که در ۱۸۵۷م انتشار یافت، با این موضوع آغاز می‌کند که انگلیسی‌ها همانند رومی‌های پیش از خود، سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» را برای سلطه در هند در پیش گرفته بودند که بنا به آن، ایجاد خصومت میان نژادها، قبائل، کاست‌ها، مرام‌ها و حاکمان، اصل حیاتی برتری بریتانیا شمرده می‌شود (اندرسون، ۱۳۹۴، ش ۷۰). انگلیسی‌ها همان سیاست را در خاورمیانه دنبال کردند.



تجدید سلفی‌گری وهابی و تحت‌الحمايه ساختن دولت آل‌سعود به منظور ماندگاری یک مذهب ناسازگار با محیط در قلب جهان اسلام، همه روایتی از نیت ویران‌گرایی استعمار انگلیس دارد. در سه قرن اخیر، با ظهور وهابی‌گری، آموزه‌ها و مفاهیم بسیاری در جهت تخریب روابط مسالمت‌جویانه‌ی مسلمانان و در جهت منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای خلق شده است. تا پیش از ظهور وهابیت، اختلاف جهان اسلام در حوزه‌های فقهی و اجتهادی بود. طبق روایت مکتب حنفی، که روایت رسمی و غالب در امپراتوری عثمانی بود، قدرت خلیفه برگرفته از اولوالامر توجیه می‌گردید. این امر مورد تأیید شیخ‌الاسلام بود. قلمرو عثمانی به دلیل وسعت زیاد، با اقوام و مذاهب و ادیان گوناگون مرتبط بود. از این جهت رهبری حنفی [خلیفه] مجبور بود با چندگانگی کنار بیاید و در وضعیت پلورالیستی همه‌ی آنان را به رسمیت بشناسد. مرکز تشیع امامی در بین‌النهرین [عراق]، بخشی از قلمرو عثمانی بود (آیرملو، ۱۳۸۲، ۱۵۸)، ولی با ظهور وهابیت، اختلافات فقهی به حوزه‌ی کلام و نسبت شرک و کفر انتقال یافت. اندیشه‌ی وهابی سلفی، تمرکز بر مذاهب فقهی فقیهان رسمی اهل سنت را به رسمیت نمی‌شناسد، چنانکه این علاقه‌مندی به مذهب مانند مذاهب رسمی اهل سنت را محمدبن عبدالوهاب از باب «اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله (توبه: ۹)» می‌شمارد و نتیجه می‌گیرد که چنین باوری به فقیهان و فقه ایشان شرک است (عاصمی، ۱۴۲۵، ۵۹). در اندیشه‌ی اعتقادی وهابی‌های تکفیری، مفهومی از جهاد عرضه شده است که این مفهوم دفاعی را از موقعیت بیرونی «ثغور» به داخل مرزها انتقال داده و از مفهوم جهاد جنگ‌های داخلی تولید نموده است. جهاد، آزمون عملی در نظر گرفته می‌شود که بدون آن ایمان مسلمان کامل نمی‌گردد و انجام آن واجب است. از منظر وهابی‌های تکفیری، حمله به اماکن شیعیان و تخریب آن، اقلیت‌های دینی و دولت‌های ملی، همان جهادی است که هر مسلمان باید انجام دهد. در تاریخ معاصر، وهابی‌گری الهام‌بخش فرقه‌های تکفیری در جهت تخریب منابع مادی و معنوی جهان اسلام بوده است.

### ۳- ماهیت تخریبی غرب

از دیدگاه تاریخی، مسلمانان با هویت اسلامی خود زمینه‌ای برای افزایش تضادهای فرهنگی، هویتی و ایدئولوژیکی با غرب شمرده می‌شوند. در این ارتباط، ماکسیم رودتسون می‌گوید: «مدت‌ها پیش از آنکه جهان اسلام در قالب یک مشکل واقعی مطرح نظر قرارگیرد، مسیحیت غربی آن را اسباب مزاحمت و مایه‌ی دردسر تلقی کرده است» (رودنسون، پیشین، ۳۹). رودنسون، که از اسلام‌شناسان دانشگاه پاریس برشمرده می‌شود، تأکید کرده نشانه‌های تعارض در بستر تاریخ وجود داشته است و براساس ضرورت‌های استراتژیک مورد بازتولید قرار می‌گیرد و به این ترتیب شکل جدیدی از منازعه بازیابی و تولید می‌شود. از دیدگاه غربی، انقلاب اسلامی بیش از آنکه راوی عملکرد نادرست غرب در جهان اسلام باشد، واکنشی ضد غربی است. هانتینگتون می‌گوید: «درست است که احیای اسلام واکنشی است به بسیاری از مشکلات و سرخوردگی‌هایی که با نوسازی و تحول اجتماعی، افزایش جمعیت، شهری شدن و ازخودبیگانگی (ناشی از گسستگی از ریشه‌های سنتی) همراه است، به نظر من نتیجه‌ی کنش جهان اسلام با غرب واکنشی است ضد قدرت غرب (امیری، ۱۳۸۶، ۱۱۵). این پرسش مهم است که چرا غرب در جهان اسلام حامی فرقه‌ها و مذاهبی است که به دلیل رویکرد تکفیری از توان تخریب برخوردارند؟ حمایت غرب از جریان حنبلی‌گرایی - سلفی در مقابل تشیع امامی و انقلاب اسلامی، ریشه در اطلاع غرب از پیشینه‌ی جریان حنبلی دارد. فرقه‌گرایی متحجرانه نقش اساسی در انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامی داشته است. این پرسش مهم است که چه چیزی سنت روشن‌اندیشی در تاریخ اسلام را دچار انکسار و زوال نمود؟ چرا رهیافت‌های فکری، منطقی و فلسفی دچار افول و زوال گردید و چرا جای آن را فرقه‌های اهل حدیث و اشعری گرفت؟ چرا جریان‌های فرقه‌ای عقل‌ستیز به جریان اصلی تاریخ اسلام تبدیل شدند؟ در تاریخ اسلام، جنبش‌های سلفی اهل حدیث، حنابله و اشعریه با سنت روشن‌اندیشی در اسلام به مخالفت برخاسته، موجب انحطاط تفکر و

گسترش اندیشه تکفیرگرایانه گردیدند. پیدایش و اضمحلال تمدن اسلامی، از حوادث بزرگ تاریخ اسلام است. اسلام در پنج قرن، از سال ۷۰۰ تا ۱۲۰۰م، از نظر نیرو، نظم، بسط قلمرو، حکومت، تصفیه‌ی اخلاق و رفتار، سطح فرهنگی، وضع قوانین منصفانه انسانی و تساهل دینی، ادبیات، دانشوری، علم، طب و فلسفه پیشاهنگ جهان بود (دورانت، ۱۳۷۳، ۴۳۲). دو جریان اهل حدیث و اشاعره با رویکرد فرقه‌گرایانه در تقابل با دستاوردهای علمی و فکری مسلمانان زمینه‌های انحطاط را فراهم آوردند. در تاریخ اسلام، جریان سلفی‌گری با محوریت اهل حدیث و اشعری، تحت تأثیر جهان‌شناسی عبری - یهودی موسوم به اسرائیلیات قرار داشت. اعتقاد به جبر، ایدئولوژی خلافت اموی برشمرده می‌شد که دارای ریشه‌ی یهودی - عبری بود. اهل حدیث و حنبلی‌ها و اشاعره انسان را فاقد اراده و مسلوب‌الاختیار می‌دانستند. پیشوای اهل حدیث، احمد بن حنبل آن قدر جبرباور بود که حتی گناهان شنیع مانند زنا را به جبر می‌دانست (ابن حنبل، بی تا، ص ۴۴-۴۵). پژوهش در آموزه‌های سلفی‌گری اهل حدیث و اشاعره نشان می‌دهد که آنان فاقد کلام [Logose] بودند، زیرا کلام دارای هویت عقلی و استدلالی است (جبرئیلی، ۱۳۸۴، ۸۹-۱۱۲). از احمد بن حنبل تا محمد بن عبدالوهاب ادراک عقلی دین را مردود دانسته و بر فهم دین از طریق نقل تأکید داشته‌اند. در تاریخ اسلام، جریان اهل حدیث و اشاعره با عقلانیت فلسفی به مخالفت برخاستند. فلسفه و عقل یونانی در دوره‌ی سیطره‌ی فرهنگی و فکری مسلمانان مورد توجه قرار گرفت و گفتمان غالب، گفتمان ایمان دینی بود. دوباره - خوانی عقلانیت یونانی به معنای کشف روش‌ها و فضاها‌ی جدید و در واقع نوعی بازخوانی بود. بازکشف عقلانیت یونانی در همه‌ی ابعاد فکری، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تاریخ اسلام انعکاس یافت (دمنت، ۱۳۹۰، ۴۴). واقعیت این است که عقل یونانی در بستر فرهنگی الهه‌های یونانی بیش از فرهنگ متصلبانه فرقه‌های جبرگرا، نبوت پیامبران سامی را تبیین می‌کرد. جالب آنکه مخالفان عقلانیت یونانی مانند غزالی و ابن تیمیه جای گسستن فرهنگ سامی - اسرائیلیات، برگسست از عقل یونانی

تأکید کرده‌اند. غزالی و ابن تیمیه به جای نقد جبرباوری، که دارای ریشه‌های یهودی - عبری بود یا به جای نقد نظام تغلب، گروه‌های رقیب و مخالف خود را بیشتر مورد حمله قرار داده‌اند. قدرت‌های غربی با اطلاع از پیشینه‌ی تخریبی اندیشه‌ی سلفی، فرقه‌گرایانه و عقل‌ستیز در جهان اسلام، از ظرفیت فرقه‌گرایانه آنها استفاده نموده است. قدرت‌های غربی با تجدید سلفی‌گری تکفیری، سیاست پنهانی با هدف تخریب مناسبات فکری مسلمانان با جهان مدرن را دنبال کرده‌اند. آنها با دستبرد متافیزیک فرقه‌ها، جهان اسلام را وارد منازعات جدی و بنیان‌براندازی کرده‌اند. راهبرد فرقه‌گرایی غرب تاکنون توانسته است کشورهای بسیاری مانند افغانستان، عراق، یمن، سوریه و لیبی را تخریب نماید، زیرا کشورهای مسلمان تهدید محسوب می‌شوند. از منظر جوزف شومپتر، خنثی‌سازی تهدیدات سرمایه‌داری غرب در هر نقطه از جهان، ضروری است (شومپتر، ۱۹۷۴، ۸۹). یکی از تهدیدهای اصلی در خاورمیانه برای غرب، انقلاب اسلامی است. مایکل آرتور لدین، که از نظریه‌پردازان و مشاوران تحقیقاتی مؤسسه‌ی امریکایی «اینترپرایز» است، از تئوری جوزف شومپتر استفاده کرده و الگوی تخریب سازنده را برای مقابله با گروه‌های غرب‌ستیز در جهان اسلام ارائه داده است. به نظر می‌رسد او مفهوم تخریب را با عنوان سازنده بودن مطرح می‌نماید. به هر منظور می‌توان دریافت که تخریب - چه سازنده و چه غیرسازنده - سیاست نادرست است. او از «صدور انقلاب دموکراتیک» به کشورهای اسلامی نام می‌برد (متقی، پیشین، ۱۸۲). این امر نشان می‌دهد که جهان غرب صرفاً درصدد تسخیر سرزمین، بازارهای اقتصادی، منابع تولیدی یا ساختارسیاسی جهان اسلام نیست. کشورهای غربی می‌کوشند تا شکل جدیدی از الگوی منازعه را طراحی کنند تا براساس آن ساخت‌های اجتماعی، فرهنگی و هنجارهای جهان اسلام را تخریب نموده، به گونه‌ای تدریجی، شکل جدیدی از هنجارها را به وجود آورند (لدین، ۲۰۰۱). الگوی تخریب سازنده را لدین فیلسوف، خبرنگار و نویسنده امریکایی، در سال ۲۰۰۱م ارائه کرد و در سال‌های بعد استراتژیست‌های امریکایی بازتعریف کردند و در

ارتباط با عملیات نظامی امریکا در خاورمیانه عملی شده است. رابرت کاپلان پس از عملیات امریکا در عراق، از ضرورت تداوم استراتژی تخریب سازنده نام برد. وی به کارگیری این استراتژی را عامل بقای جهان غرب در برابر تهدیدات متنوعی دانست که نیروهای درون‌ساختاری و بین‌المللی متولی آن هستند. براساس چنین نگرشی، کاپلان شاخص‌های تخریب سازنده سیاسی و استراتژیک کشورهای غربی را این‌گونه بیان می‌کند: تخریب سازنده، ضرورت رفتاری جهان غرب در برخورد با تهدیدات است. ما باید هر روز خود را بازسازی نماییم، نظم قدیمی را فروپاشیم و این امر را در همه‌ی حوزه‌ها به کار گیریم، علم را متحول سازیم، تجارت را دگرگون کنیم، ادبیات، هنر، معماری و سیاست را براساس قالب‌های جدید شکل دهیم، ما باید همواره تغییر را در زندگی سیاسی و اقتصادی خود پذیرا باشیم. دشمنان ما از تغییر نگران هستند. آنان از اینکه ما خود را بازسازی کنیم، نفرت دارند، در حالی که جهان غرب، نماد انرژی و نماد خلاقیت است. ما سنت‌ها و ساخت‌های مرسوم را تخریب می‌کنیم. آنان را به خطر می‌اندازیم و بنیان‌های درونی آنها را درهم می‌پیچیم. به همین دلیل، آنها از ما وحشت دارند، زیرا نمی‌خواهند این سنت‌ها دگرگون شوند؛ بنابراین، وجود ما آنها را به مخاطره می‌اندازد. آنها به ما حمله می‌کنند، از ما نفرت دارند و می‌کوشند از طریق نفرت، بقای خود را حفظ نمایند. ما باید آنها را نابود کنیم تا به وظیفه‌ی تاریخی خود عمل کرده باشیم. صرفاً از طریق نابودی آنها می‌توانیم شکل جدیدی از روابط ایجاد کنیم (کاپلان، ۲۰۰۳). یکی از مسائل مهم، تخریب فرقه‌های تحت نفوذ غرب است. مورگنتا بر این اعتقاد است که هدف هر نوع سیاست - چه داخلی و چه خارجی - و به طور کلی هر پدیده‌ی سیاسی کوششی است برای قدرت [politics in a struggle for power] به این معنا که همه‌ی سیاست‌های کشورها به خاطر سه هدف انجام می‌گیرد: حفظ [To keep power]، ازدیاد [To increase power]، نمایش [To demonstrate] قدرت. کشوری که تمایل به حفظ قدرت دارد، از سیاست حفظ وضع موجود [policy of the status Quo] پیروی می‌کند. کشوری

که تمایل به ازدیاد قدرت از طریق تغییر رابطه‌ی قدرت جهانی به نفع خویش دارد، از سیاست امپریالیسم جانبداری می‌کند و بالاخره کشوری که هدفش نمایش قدرت است، از سیاست پرستیژ *policy of prestige* پیروی می‌نماید. (مورگنتا، ۱۹۶۶، ۳۶-۳۷). مسلماً غرب به دنبال افزایش قدرت و حفظ هژمونی خود است. فرقه‌گرایی، قدرت نرم و سخت بخشی از اعمال نفوذ و برنامه تخریب به شمار می‌آید.

## جمع‌بندی

جهان اسلام دارای تفاوت‌های فرهنگی و زبانی است. این تفاوت‌ها موجب گردیده است مسلمانان با فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف، طبق سنت تاریخی، مرجعیت ساکنان حجاز را به خاطر مکه و مدینه پذیرا شوند. از این جهت، استعمار در قرن ۱۸ اسلام وهابی را در این مناطق تحت حمایت قرار داد تا مرجعیت مذهبی جهان در وضعیت بی‌نظمی قرار داشته باشد. همان‌گونه که تری ایگلتون تفاوت‌های فرهنگی را عامل منازعه می‌داند، فرقه‌گرایی به طور دوچندان تفاوت‌ها را عمیق‌تر می‌سازد. فرقه‌گرایی در جهان اسلام پیامد دستبرد قدرت‌های فرامنطقه‌ای در متافیزیک سلفی‌گری - وهابی است. قدرت‌های فرامنطقه‌ای با شناسایی منابع گسل جهان اسلام فرقه‌گرایی را ابزاری در جهت تخریب منابع مادی و معنوی مسلمانان می‌دانند. عوامل استعماری از افراطی‌ترین و حاشیه‌ای‌ترین فرقه، یعنی وهابی‌گری نجد، که فاقد فهم مرسوم و روش‌های تقلیدی بود، حمایت و آن را بر سرنوشت مسلمانان مسلط کردند. فرقه نجدیه - وهابی با ورود به تاریخ جدید، سرمایه‌های نفتی را، که در عقلا نیت سرمایه‌داری کسب شده بود، در رفتار نابخردانه در جهت تخریب جهان اسلام به کار گرفتند. رفتار نابخردانه‌ی وهابیت نجدی در تقابل با انقلاب اسلامی، که ریشه در سوءفهم تاریخی و مفاهیم نا حفاظت شده فضایح‌نگاری داشت، جهان اسلام را به سوی هدف غربی، یعنی تخریب هرچه تمام‌تر، سوق داد. در تاریخ معاصر انقلاب اسلامی، با طرح پرسش از مدرنیته به منظور جبران عقب‌ماندگی، پرسش اساسی و بنیادین را مطرح نمود و استبدادستیزی و استکبارزدایی را هدف قرار داد، ولی وهابی‌گری با رویکرد منجمدانه، مانع طرح پرسش از مدرنیته و تابیدن افق اندیشیدن گردید. همان‌گونه که در تاریخ اسلام، استیلای اهل حدیث و اشاعره را «مرگ تفکر» دانسته‌اند، تخریب افق‌های فکری به دست جریان سلفی وهابی در تقابل با انقلاب اسلامی را باید مرگ تفکر دانست. وهابی‌گری با مرکززدایی از فقه و اجتهاد اهل سنت، مفاهیم دینی و مذهبی را بی‌پناه ساخته است. چنانکه در تاریخ اروپا،

جهان‌بینی و معرفت‌شناسی دکارتی به مثابه نقطه‌ی عطفی در مورد ارتباط میان ذهن انسانی و جهان خارجی قرار گرفت (موچهری، ۱۳۸۳، ۷۰). انقلاب اسلامی، که به منزله‌ی سوبجکتویسم انسان مسلمان در تاریخ معاصر برشمرده می‌شود، در تقابل با خود فرقه‌گرایی را همچون جریان منفعل، محملی برای انتقال مسلمانان به جبر و تغلبی از نوع اموی می‌داند.



## منابع

۱. حسن الوردی، علی، <https://www.dinonline.com>.
۲. گیب، همیلتون، اسلام بررسی تاریخی، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش.
۳. ژوزف نای، محدوده‌ی قدرت امریکا، ترجمه‌ی سیدمهدی حسینی متین، سیاست خارجی، شماره دو، تابستان ۱۳۸۲ش.
۴. دهشیری، محمدرضا، بازتاب مفهومی و نظری انقلاب اسلامی در روابط بین‌الملل، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸ش.
۵. منصور، جواد، شناخت استکبار جهانی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش.
۶. قاضی‌زاده، کاظم، طبسی، محمدعلی، جریان‌شناسی نفاق و بررسی انگیزه‌های آن در انقلاب نبوی از دیدگاه قرآن کریم، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال چهارم، ش ۱۵، زمستان ۱۳۸۷ش.
۷. متقی، ابراهیم، رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱ش.
۸. پوستین‌چی، زهره، الگو و روند درسیاست خارجی ایران، دانشگاه مفید، ۱۳۹۰ش.
۹. ایگلتن، تری، منازعات فرهنگ، ترجمه‌ی رضا مصیبی، ارغنون، ۱۳۸۰، ش ۱۸.
۱۰. هینه بوش، ریموند، احتشامی، انوشیروان، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ترجمه‌ی رحمن قهرمانپور، مرتضی مساح، تهران، دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)، ۱۳۹۰ش.
۱۱. رایت، دنیس، انگلیسیان درایران، ترجمه‌ی غلامحسین صدری افشار، تهران دنیا، ۱۳۵۷ش.
۱۲. نجفی، موسی، انقلاب فرامردن و تمدن اسلامی، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۹۰ش.
۱۳. عبدالکریمی، بیژن، در جست‌وجوی معاصریت، تهران، نقد فرهنگ، ۱۳۹۷ش.
۱۴. لوتسکی، و، تاریخ عرب در قرون جدید، ترجمه‌ی پرویز بابایی، تهران، انتشارات چاپار، ۱۳۵۴ش.
۱۵. شرفی، عبدالمجید و دیگران، اسلام، وحدت مبانی، کثرت ظهور، ترجمه‌ی عبدالله ناصری طاهری، تهران، شفيعی، ۱۳۹۲ش.
۱۶. منوچهری، عباس، شریعتی، هرمنوتیک‌های عرفان مدنی، ترجمه‌ی حسین خندق‌آبادی،

- تهران، مؤسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی، ۱۳۸۳ش.
۱۷. احمدی، حمید، جامعه‌شناسی سیاسی جنبش‌های اسلامی، تهران، دانشگاه امام صادق(علیه‌السلام)، ۱۳۹۰ش.
۱۸. بلاستر، آر، آنتونی، دموکراسی، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران، آشیان، ۱۳۷۹ش.
۱۹. اندرسون، کوین ب، مارکس باب جوامع پیرامونی، قومیت ناسیونالیسم و جوامع غیرغربی، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران، نشر ژرف، ۱۳۹۴ش.
۲۰. عاصمی نجدی، عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، الدرالسنیه فی الاجوبه النجدیه، بی‌جا، ۱۴۲۵ق، ج ۱.
۲۱. -آیرملو، رضا، توسعه‌ی مدرنیسم و اسلام‌گرایی در ایران و ترکیه، ترجمه‌ی حسین عبدی و دیگران، سوئد، اینواند-لیتراتور، ۱۳۸۲ش.
۲۲. امیری، مجتبی، نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها، تهران، وزارت خارجه، ۱۳۸۶ش.
۲۳. دورانت، ویل، تاریخ تمدن بخش عصر ایمان، ترجمه‌ی صارمی و دیگران، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۴، ۱۳۷۳ش.
۲۴. ابن حنبل، احمد، السنه، بی‌تا، بی‌جا.
۲۵. جبرئیلی، محمدصفر، کلام شیعی، دوره‌های تاریخی رویکردهای فکری، فصلنامه‌ی قبسات، زمستان ۱۳۸۴ش.
۲۶. -دمنت، پیترآر، بنیادگرایی جهان اسلام و نظام بین‌الملل، ترجمه‌ی محمودسیفی پرگو، دانشگاه امام صادق(علیه‌السلام)، ۱۳۹۰ش.
۲۷. القاسمی، سلطان بن محمد، بازرگانی و جنگ قدرت‌ها در خلیج فارس، ترجمه‌ی فرامرزی فرامرزی، تهران، نشرهمسایه، ۱۳۸۷ش.
۲۸. دریفوس، هیوبرت، رابینو، پل، میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۷۶ش.
29. Limits of American power ,political science quarterly , volume 117,No .4 ,winter 2002-203
30. -Maxim Rodinson , Europe and the Mystique of Islam , (London : IB . Tauris , 1987
31. Bernard Lewis ,The return of Islam , commentary . vol . 61, No 1, (January , 1976
32. John Galtung,A structural Theory of imperialism ,Journal of

peace research &,no 2,1971

33. Owen , Roger , the middle East in the world Economy , 1800-1945 , London : Methuen , 1981, Alnasrawi, Arb Nationalism
34. John Esposito and James piscatori , Democratization and Islam , middle East Journal , vol . 45, No . 3(۱۹۹۱)
35. Joseph , A . Schumpeter ,Capitlism ,socialism and democracy , 2 ed , (New york : Harper, 1974) , Chap, 21
36. )-Ledeen Michael , Creative Destruction” , National Review , Sep2000/2001,www.aei.org
37. Kaplan , D Robert , Supremacy by Stealth “ , Atlantic , monthly , July , August 2003,www.theatlantic.com
38. Morgenthau ,hans j,politics among nationalism ,New york ,A lterd A,knopf,4thed, 1966

